

گفتمان و زمانه سیاسی امام موسی کاظم علیه السلام

سید حسن قاضوی*

علی بیات**

چکیده

غیر از شناخت گفتمان سیاسی امامان معصوم شیعه علیهم السلام که در تعارض با گفتمان سیاسی امویان و عباسیان بود، توجه به عنصر مقتضیات زمانه یا فضا و شرایط حاکم بر دوره آنان ضرورت تام دارد. زیرا تأثیر این عنصر، سبب اختلاف در مواضع و عملکرد سیاسی آنان در دوره‌های مختلف تاریخی است. در این پژوهش برآنیم با استناد به شواهد تاریخی و تحلیل آنها، تأثیر عنصر زمانه را به لحاظ سیاسی، بر مواضع سیاسی امام موسی کاظم علیه السلام بررسی کنیم و نشان دهیم که هرچند آن حضرت متناسب با زمانه سیاسی دوره امامت خود، سیاست تقیه را اتخاذ و از هرگونه همکاری با عباسیان و یا اقدام بر ضد آنان کناره‌گیری کرد، اما بنابه ضرورت و بر مبنای گفتمان سیاسی پدران خود، نسبت به حکومت عباسی، به اعتراض آشکار یا ضمنی می‌پرداخت، و سرانجام همین مواضع و مبارزه با سلطه و اقتدار بلامعارض سیاسی عباسیان در عصر خلافت هارون بود که به حبس و شهادت آن حضرت انجامید.

واژگان کلیدی

امام موسی کاظم علیه السلام، گفتمان سیاسی امامان معصوم علیهم السلام، وضع سیاسی زمانه امام، مواضع سیاسی امام کاظم علیه السلام.

ghazavi@staff.nahad.ir

abayat@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۱۰

*. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

** . دانشیار دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۴

طرح مسئله

یکی از جنبه‌های زندگانی امامان معصوم علیهم‌السلام مواضع مختلف سیاسی آنان در تاریخ است. گاه امامی در برابر حوادث و رویدادهای دوره امامت خود، سکوت اختیار می‌کرد. امامی دعوت مردم و اصرار آنان برای تشکیل خلافت را می‌پذیرفت و امامی دیگر، از پذیرش دعوت آنان خودداری می‌کرد. امامی در برابر ظلم و ستم و بدعت‌ها قیام می‌کرد و امامی دیگر از قیام کناره می‌گرفت و به فعالیت‌های فرهنگی و علمی می‌پرداخت. اینها مسائلی هستند که همواره ذهن شیعیان و هر انسان اهل فکر و نظر را به خود مشغول می‌دارد. هرچند هر حرکت و عمل امام معصوم، از نظر کسانی که معتقد به منزلت ویژه او هستند و جایگاه والای او را می‌شناسند و علم، حکمت و هدف‌داری حرکت امام را درک می‌کنند، مبرای از خطا و مبتنی بر حکمت است؛ اما برای کسانی که شیعه نیستند، کنش و واکنش‌های به‌ظاهر متضاد و متناقض امامان نیاز به بررسی و نقد دارد، تا بتوان پاسخی اقماعی داد. پاسخ اجمالی به مسئله مذکور این است که حیات و مواضع همه افراد و آحاد جامعه انسانی، اولاً تابع اصول و قواعد اساسی و ثابت است، و ثانیاً تابع مقتضیات و متغیرات زمان و مکان. زندگی امامان معصوم علیهم‌السلام نیز مستثنی از این دو قاعده نیست. یعنی بر اصول و مبانی ثابتی استوار بوده که در این صورت روح واحدی بر زندگی آنان حاکم بوده و یا اینکه زندگی و مواضع آنان تابع مقتضیات و متغیرات زمان و مکان بوده است. چنانکه زندگی و مواضع آنان بر اصول و قواعد ثابت استوار بوده باشد، هیچ اختلاف و تفاوتی در سیره و زندگانی و مواضع آنان وجود ندارد؛ اما چنانکه تابع شرایط و مقتضیات زمان و مکان بوده باشد، اختلاف و تفاوت در مواضع آنان به سبب شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی امری اجتناب‌ناپذیر است و همین امر، گاه این تلقی را به‌وجود آورده که گویا امامی نسبت به امام دیگر اقداماتی متفاوت داشته است. درحالی که چنین نیست و اصل و حکمتی که مقتضی رفتار خاص یک امام در یک دوره خاص بوده، به عینه در رفتار امامی دیگر متجلی است.^۱ اما با وجود همه مطالعات انجام شده درباره زندگانی امامان شیعه علیهم‌السلام، نقش اصول و مبانی ثابت از سویی و مقتضیات زمان و مکان از سویی دیگر چنان که باید و شاید مورد بررسی و مذاقه قرار نگرفته است و توجه این دو امر مهم از ضرورت‌های پژوهش درباره تاریخ زندگانی و سیره آنان است.

پژوهش پیش‌رو به روش توصیفی - تحلیلی درصدد طرح و بررسی موردی این مسئله است که بین گفتمان سیاسی شیعه و عباسیان و نیز مقتضیات زمانه و مواضع سیاسی امام موسی کاظم علیه‌السلام (امامت: ۱۸۳ - ۱۴۸ ق)، چه تناسب و تعارضی وجود داشت که در عین اتخاذ سیاست تقیه و کناره‌گیری سیاسی از سوی امام، سرانجام حضرت زندانی شد و به شهادت رسید. پیش از ورود به

۱. خامنه‌ای، عنصر مبارزه در زندگی ائمه، ص ۸ - ۷.

بحث اصلی، ضروری است دو مفهوم اصلی این پژوهش یعنی گفتمان سیاسی امامان معصوم شیعه علیهم السلام و عنصر زمانه تبیین گردد.

تبیین مفاهیم اساسی

۱. گفتمان سیاسی امامان معصوم شیعه علیهم السلام

برای گفتمان^۱ معانی گوناگونی وجود دارد که با توجه به کاربرد آن در حوزه‌های مختلف علمی، می‌توان نقش و کاربرد خاصی برای آن در نظر گرفت. این مفهوم که در تئوری‌های معاصر به یکی از پیچیده‌ترین و بحث‌برانگیزترین مسائل تبدیل شده و به‌گفته تئون ون دایک، مفهوم آن مانند مفاهیمی چون زبان، ارتباط، تعامل، جامعه و فرهنگ، اساساً مبهم است، در علوم مختلف به‌گونه‌ای طراحی شده که گویی بدون وجود آن، امکان درک و راه‌یابی به عمق مسائل علمی امکان‌پذیر نیست و گفتمان حاکم بر هر بحث علمی، خود تعیین‌کننده بخشی از هویت آن است و بدون آن نمی‌توان واقعیت مسائل را به‌گونه‌ای که باید باشند، درک نمود.^۲ از این‌رو، برای روشن شدن مفهوم گفتمان مدنظر در این مقاله، گفتمان سیاسی امامان معصوم شیعه علیهم السلام تبیین می‌گردد.

تاریخ زندگی سیاسی امامان معصوم شیعی علیهم السلام مؤید این معناست که آموزه‌ها و مواضع سیاسی آنان بر دو قاعده و اصل، یکی ثابت و دیگری متغیر استوار بود. بدون نظر داشت این دو قاعده، مطالعه زندگانی آنان غیر ممکن است و به افراط و تفریط منجر خواهد شد. مؤید این معنا، سخن ره‌یافت‌شناسانه امام علی علیه السلام است که فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُقْرَبًا» «جاهل را نبینی جز آنکه کاری را از اندازه فراتر کشاند و یا بدانجا که باید نرساند.»^۳ علت این افراط یا تفریط‌گری هم جز جهل نیست. بنابراین، جهل سبب می‌گردد که انسان همواره به افراط یا تفریط گراید و از درک حد وسط امور باز ماند. اساساً گفتمان دینی در تبیین و تکلیف زندگی بشر، بر این دو اصل ثابت و متغیر استوار است، از جمله مؤیدات آن این آیات است: «... وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛ ... وَ هُرْ دَسْتُورِي كِه رَسُول بِه شِمَا دَاد بَغِيرِيد وَ اَز هُر اَنچِه نَهیتان كَرْد اَن رَا تَرَك كَنید وَ اَز خِدا بَتَرَسید كِه خِدا عِقَابِي سَخْت دَارِد.»^۴ «... اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ ...» و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست تغییر ندهد، تا آنچه را که ایشان در ضمیرشان هست تغییر دهند، ...»^۵

1. Discourse

۲. ون دایک، مطالعاتی در تحلیل گفتمان، ص ۱۵؛ بشیر، تحلیل گفتمان دریچه‌ای برای کشف ناگفته‌ها، ص ۸.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۰، ص ۶۳۸.

۴. حشر (۵۹): ۷.

۵. رعد (۱۳): ۱۱.

در این گفتمان اصول ثابت که ماده اصلی در هدایت حیات انسانی است، از نصوص کتاب و سنت اخذ می‌شود و اصول متغیر زمانی و مکانی که صورت و ملزوم تاریخ بشر است، تابع مقتضیات تاریخی است که خود دو وجه دارد: یکی اصول متغیر غیرحقیقی که به زمان و مکان خاصی متعلق است و دیگری اصول متغیر، حقیقی که تابع مصالح و مفاسد ثابت انسانی است. این اصول متغیر، حقیقی است که باید همسو و منطبق با اصول ثابت دیده شود و نه اصول متغیر غیرحقیقی. بر مبنای چنین قاعده‌ای بود که امامان معصوم شیعی علیهم‌السلام اصول و خطوط و اهداف ثابتی داشتند که آن را از کتاب و سنت اخذ می‌کردند، اما مواضع خود را در مواجهه با اصول متغیر زمانی و مکانی، بر آن اصول و اهداف منطبق می‌ساختند.

به عبارت دیگر مواضع آنان تابع اصول متغیر و مصالح غیرحقیقی زمانه نبود، بلکه تابع اصول متغیر و مصالح ثابت حقیقی بود. برای مثال در حوزه اندیشه سیاسی، تشکیل نظام اجتماعی براساس ایده امت اسلامی، بدون مرزبندی‌های نژادی، قومی، قبیله‌ای و تشکیل حکومت مطلقه دینی^۱ برپایه حاکمیت الهی و نه انسانی، مبنای هدف اندیشه سیاسی آنان بود. و این دو محقق نمی‌شد و نمی‌شود، مگر با تربیت و تعلیم و رشد همه‌جانبه انسانی. بنابراین، آنان همواره مبلغ چنین گفتمان و چارچوب و طرحی بودند و جهت فراهم آوردن آن جهاد می‌کردند. از این رو، تکلیف خود را نه در هماهنگی با زمانه و یا کناره‌گیری از آن، بلکه در ماندن با آن و تحول در آن می‌دیدند. به قول خواجه عبدالله «زهی سعادت مردانی که مرداند و از اشغال زمانه فراداند»^۲

براین اساس امامان معصوم علیهم‌السلام به دلیل معرفتی که به کنه حقایق دینی داشتند، رویکرد اصول‌گرایی به دین داشتند؛ یعنی کشف و تبیین اصول ثابت دینی و براساس همان اصول ثابت هم موضع‌گیری می‌کردند. مؤید این مطلب حدیث شریف امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُقِيَّ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْنَا أَنْ نُفَرِّعُوا»^۳ همین معنا در کلام امام رضا علیه‌السلام نیز آمده است که فرمود: «عَلَيْنَا إِقْنَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَا التَّفَرُّعُ»^۴ خلاصه اینکه معصومین علیهم‌السلام چنین گفتمانی از دین و به‌ویژه از اندیشه و فرهنگ سیاسی اسلام داشتند و آن را تبلیغ می‌کردند و تعلیم می‌دادند؛ گفتمانی که در تضاد و تقابل با گفتمان حاکم بر زمانه سیاسی اموی و عباسی بود. گفتمانی که بر حفظ وضع موجود اجتماعی و ماهیت قدرت و حکومت خاندانی استوار بود و اصرار داشت. این دو گفتمان، به صورت دو جریان متعارض و متقابل در طول تاریخ اسلام، از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بعد در چالش مستمر بر فضای سیاسی - اجتماعی جهان

۱. منظور از حکومت مطلقه دینی، نفوذ و تسری دین در مدیریت همه ابعاد و جنبه‌های حیات فردی و جمعی انسانی است.

۲. انصاری، مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، ص ۵۷۷.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۴۵.

۴. همان.

اسلام سایه‌گستر بوده‌اند. از این رو، به همان شدتی که امویان در موضع دشمنی و رقابت آشکار با امامان معصوم شیعی علیهم السلام بودند، عباسیان هم به همان شدت موضع دشمنی و رقابت داشتند.

۲. مفهوم زمانه

مفهوم اساسی دیگر این پژوهش زمانه است. با ارائه تعریفی روشن از آن، می‌توان هم رخدادهای تاریخی را توصیف و تحلیل کرد، و هم نشان داد که غفلت از فهم عنصر زمانه، سبب می‌شود که اسباب و عوامل رخدادها و احوال اشخاص، به درستی شناخته نگردد. در کتاب‌های لغت فارسی، زمان به معانی فوت، موت، مرگ، لحظه، عهد، دوره، عصر و روزگار آمده است.^۱

اما زمانه که در متون ادب، به همان معانی زمان همچون روزگار، دوره، عهد، اجل، مرگ، عمر و ... معنا شده است،^۲ در دو دهه اخیر در زبان فارسی و در حوزه ادبیات تاریخی در معنای اصطلاحی خاصی کاربرد پیدا کرده است، اما تاکنون تعریف مشخص و روشنی از آن به دست داده نشده است. در کاربرد جدید ادبیات تاریخی، این واژه را می‌توان به مفهوم خاص چنین تعریف کرد: «مقتضیات، شرایط و اوضاع خاص زمانی و مکانی که چگونگی و سیر رویدادها را رقم می‌زند و بر احوال اشخاص خواسته و ناخواسته تأثیر می‌گذارد.» شهید مطهری نیز مقتضیات زمان را به مقتضیات محیط و اجتماع و زندگی بشر تعریف کرده است.^۳

فضای سیاسی زمانه پس از سقوط امویان

با سقوط امویان در ۱۳۲ ق دوره حاکمیت بلامعارض بداوت عربی بر جهان اسلام، به فرجام رسید، و دوره‌ای آغاز شد که مشارکت در قدرت و ساختار سیاسی دولت، خواسته همه اعراب، ایرانیان، خاندان‌ها و فرقه‌هایی بود که هریک به نوعی در براندازی امویان سهم داشتند. اما دوره خلافت سفاح در ۱۳۶ - ۱۳۲ ق، به پاکسازی عوامل و آثار سیاسی برجای مانده از دوره اموی سپری گشت. در عین حال سیاست تصفیه دگراندیشان از حاکمیت خاندان عباسی از همین زمان آغاز شد و ابوسلمه خلال که زمام دعوت عباسیان را قبل از پیروزی در دست داشت و پس از پیروزی بر امور، مسلط بود، به دلیل اتهام گرایش به آل علی علیهم السلام، با دسیسه خاندان عباسی و به دست فرستاده ابومسلم، مرار بن انس ضبی در رجب ۱۳۲ ق کشته شد.^۴ با به خلافت رسیدن منصور در ۱۳۶ ق آتش رقابت و

۱. برهان، برهان قاطع، ج ۲، ص ۱۰۲۹، ذیل زمان؛ نفیسی (ناظم الاطباء)، فرهنگ نفیسی، ج ۳، ص ۱۷۷۲، ذیل

زمان؛ انوری، فرهنگ بزرگ سخن فارسی، ج ۵، ص ۳۸۶۷، ذیل زمان.

۲. انوری، فرهنگ بزرگ سخن فارسی، ج ۵، ص ۳۸۶۷، ذیل زمانه.

۳. مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۷ - ۱۶.

۴. جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۶۰؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۷.

حسادت میان مدعیان و رقیبان اصلی قدرت، یعنی اعضاء خاندان عباسی، ایرانیان و علویان زبانه کشید. نخست عبدالله بن علی، عموی منصور که چشم به خلافت داشت و از برادرزادگانش ابوالعباس و منصور که تمایل شدید به ایرانیان داشتند، ناخشنود بود، سر به شورش برداشت،^۱ وی با اعزام سپاه خراسانی به فرماندهی ابومسلم ازسوی منصور شکست خورد و فرار کرد و از صحنه خارج شد.

پس از سرکوب شورش عبدالله بن علی، رقابت میان دو عنصر قومی عرب و ایرانی که پیدایش و پیشبرد دعوت عباسی تا سقوط دولت اموی را بر دوش کشیده بودند، از همان آغاز تشکیل دولت عباسی نمودار گردید. ابومسلم خراسانی که بر ایالات شرقی و مرکزی ایران به استقلال، فرمان می‌راند، نماینده خواسته‌ها و حقوق از دست‌رفته و استقلال‌طلبی ایرانیان، از ستم و تبعیضی بود که در عصر امویان بر آنان رفته بود. ابوالعباس و منصور عباسی، دو خلیفه اول و بنیان‌گذار دولت عباسی نیز به عنوان نمایندگان عنصر قوم عرب، سیاست حفظ سیادت و استیلای سیاسی اعراب را اتخاذ کردند. از آنجا که با سقوط دولت ساسانی و سلطه اعراب مسلمان بر سرزمین ایران، هویت و استقلال سیاسی ایرانیان از دست رفته بود و هنوز خاندان‌ها و شخصیت‌های نخواستگی که بتوانند متناسب با تغییرات و تحولات عمیق و گسترده اجتماعی - سیاسی نوین، جامعه ایرانی را براساس اعتقاد و اندیشه سیاسی وحدت‌بخشی رهبری کنند، پدید نیامده بود و سایه حاکمیت سیاسی اسلام و اعراب همچنان بر ایران و ایرانیان سنگینی می‌کرد، ابومسلم در رقابت سیاسی با عباسیان، نتوانست مقبولیت سیاسی فراگیری، میان ایرانیان و اعراب ساکن در ایران به دست آورد و پس از رویدادهایی چند، با دسیسه منصور در ۲۵ شعبان ۱۳۷ ق به قتل رسید.^۲ هرچند در واکنش به قتل ابومسلم، قیام‌ها و شورش‌هایی همچون سنباد، راوندیه و استادسیس برپا شد؛ اما به همان دلایلی که ابومسلم ناکام ماند، این شورش‌ها نیز به فرجام نرسید و ایرانیان، ناخواسته تحت سلطه اعراب عصر عباسی باقی ماندند. با این تفاوت که با خاندان عباسی در ساختار سیاسی شریک شدند.

اصلی‌ترین رقابت فکری و سیاسی پس از سقوط خلافت اموی، بین خاندان عباسی و علویان رخ نمود. زیرا، این علویان بودند که بنا به مستندات قرآنی و حدیثی، پس از رحلت رسول خدا ﷺ ادعای حق خلافت آن حضرت را داشتند. موضوع ولایت و امامت امامان معصوم شیعی ﷺ نقطه محوری گفت‌وگوهای اندیشه سیاسی - دینی همه علویان و شیعیان در عین همه افتراقات درون فرقه‌ای آنان بود. اما هدف ثابت سیاسی امامان معصوم ﷺ تشکیل حکومتی دینی بود که معصوم، به عنوان مجری احکام و ارزش‌های الهی در رأس آن باشد و شرط اساسی در تحقق آن، که مواضع سیاسی آنان را

۱. طقّوش، دولت عباسیان، ص ۴۰.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۶.

تعیین می‌کرد، میزان آمادگی فکری مردم و پذیرش و مقبولیت اجتماعی بود. در صورت مهیا بودن این شرط بود که امامان در صحنه سیاسی حضور پیدا می‌کردند؛ وگرنه ضمن فعالیت در عرصه تبیین اصول، خطوط و اهداف سیاسی - فکری اسلام، به دور از ملاحظات دیگر، از دخالت در امور سیاسی کناره‌گیری می‌کردند. در عین حال پذیرای گفتمان‌ها و اندیشه‌های سیاسی مغایر با اصول و اهداف ثابت دینی نمی‌شدند. همین تضاد بنیادی بود که نقش محوری در مخالفت و رقابت با اندیشه‌ها و دولت‌ها و خلفای رقیب را به آنان می‌بخشید.

اما دیگر فرق شیعی همچون زیدیه، هرچند در کشمکش و رقابت با عباسیان به سر می‌بردند، اما اختلافشان از حیث هدف سیاسی با امامان معصوم شیعی علیهم السلام این بود که می‌خواستند خود به قدرت برسند. به تعبیر دیگر، کسب قدرت را به مثابه ابزاری برای تحقق احکام و ارزش‌های الهی، به عنوان هدف ثابت سیاسی نمی‌دیدند، بلکه کسب قدرت و تشکیل حکومت را هدف می‌دانستند. به همین دلیل بود که علویان پیرو فرقه زیدیه، همچون نفس زکیه و برادرش ابراهیم که برخوردار از پشتوانه اندیشه سیاسی شیعه بودند و خود را مستحق خلافت می‌دیدند، به رقابت با عباسیان برخاستند؛ اما به دلیل فقدان مقبولیت اجتماعی و سیاسی، محکوم به شکست شدند. نکته مهم این است که هرچند قیام‌های علویان زیدی مذهب مشکلات زیادی را برای خلفای عباسی دامن می‌زد، اما بروز این قیام‌ها مشکل اصلی عباسیان نبود. مشکل اصلی آنان امامان معصوم شیعی علیهم السلام بودند که دست به قیام سیاسی - نظامی نمی‌زدند، ولی گفتمان سیاسی - فکری تبیین و دفاع از حکومت حقه دینی، به زعامت معصوم و غاصب بودن حکومت‌های غیرمعصوم را رهبری کرده و بر مشروعیت حکومت عباسیان - و نیز امویان - مهر ابطال می‌زدند؛ و همواره به صورت خطر بالفعل و بالقوه، کیان دولت و اقتدار آنان را تهدید می‌کردند.

امام کاظم علیه السلام در چنین زمانه‌ای به امامت رسید که جنگ قدرت عباسیان با رقبای سیاسی آنان، همچون ایرانیان و زیدیان به پایان رسیده بود، و بر امور و مقدرات سیاسی جهان اسلام مسلط شده بودند. در واقع دوره اقتدار سیاسی عباسیان پس از غلبه منصور بر همه مدعیان قدرت و پس از مرگ او، در خلافت فرزندش مهدی آغاز و در دوره خلافت هارون، به اوج رسید. گویاترین سند تاریخی که گواه غلبه قاهرانه و نیز شدت خفقان سیاسی در دوره خلافت منصور بر ضد علویان را به تصویر می‌کشد، گزارش ابوالفرج اصفهانی به نقل از یعقوب بن داود، از وزرای مهدی است. وی می‌نویسد:

سفری که با مهدی عباسی به خراسان می‌رفتیم در یکی از کاروان‌سراها وارد شدیم و در یکی از اطلاق‌های آن رفتیم و من مشاهده کردم که روی دیوار آن چند سطر شعر نوشته شده است. مهدی پیش رفت و من هم نزدیک رفتم، دیدم این اشعار نوشته بود:

وَاللَّهِ مَا أَطْعَمَ طَعْمَ الرَّقَادِ خَوْفًا إِذَا نَامَتْ عُيُونُ الْعِبَادِ

شَرَدَنِي أَهْلُ اغْتِدَاءٍ وَ مَا أَذْنَبْتُ ذَنْبًا غَيْرَ ذِكْرِ الْمَعَادِ
 آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ لَمْ يَكُومُوا فَكَانَ زَادِي عِنْدَهُمْ شَرًّا زَادِ
 أَقُولُ قَوْلًا قَالَهُ خَائِفًا مُطَرَّدَةً قَلْبِي كَثِيرَ السُّهَادِ
 مُنْخَرِقُ الْخُفَيْنِ يَشْكُو الْوَجِي تَنْكِبُهُ أَطْرَافُ مَرَوْ جِدَادِ
 شَرَدَةُ الْخَوْفِ فَأُزْرِي بِهِ كَذَاكَ مَنْ يَكْرَهُ حَرَ الْجِلَادِ
 قَدْ كَانَ فِي الْمَوْتِ لَهُ رَاحَةٌ وَالْمَوْتُ حَتْمٌ فِي رِقَابِ الْعِبَادِ^۱

مهدی عباسی در زیر هریک از این ابیات می‌نویسد: «لَكَ الْأَمَانُ مِنَ اللَّهِ وَ مَيِّ فَأَظْهَرَ مَتِي شَيْتًا»^۲.

پاره‌ای از شعارهای نوشته شده، دلایل علویان را در حقانیت‌شان در امر خلافت و رعایت شئون مسلمانان نشان می‌داد و بیان می‌کرد که آنان از همه به رسول خدای ﷺ نزدیک‌تر و جانشینان واقعی اویند.^۳

به سبب همین سلطه قاهرانه و خفقان سیاسی است که در مناطق مرکزی جهان اسلام، فرصت و مجال فعالیت و اعتراض از علویان، که سازوکارهای اجتماعی و اقتصادی را در دست نداشتند گرفته شد. از این رو، آنان پس از سرکوب شدید قیام حسین بن علی بن حسن مئثلث در ذی‌حجه ۱۶۹ ق در دره فح (نزدیک مکه) سیاست گریز از مرکز را در پیش گرفتند، و ادریس و یحیی پسران عبدالله بن حسن مثنی که از واقعه فح، جان بدر برده بودند، پس از آنکه مدتی مخفی شدند، برای ادامه مبارزه با عباسیان به مناطق دور دست رفتند. ادریس به مغرب اقصی رفت و حکومت شیعی ادریسیان را در سال ۱۷۵ ق بنیان گذاشت و یحیی به سرزمین دیلم - که عباسیان بر آنجا سلطه نداشتند - رهسپار شد و تا ۱۷۶ ق به تبلیغ اسلام در آن دیار پرداخت و تهدیدی برای هارون عباسی گردید. چنان که در این سال، آهنگ قیام کرد؛ اما با تدابیر فضل بن یحیی برمکی که از سوی هارون برای دفع قیام او برگزیده شده بود، با امان گرفتن از خلیفه تسلیم شد.

بنابر آنچه گذشت، با مرگ منصور در ذی‌حجه ۱۵۸ ق بود که زمانه خشونت و سرکوب به زمانه

۱. به خدا از ترس مزه، آرامش را نمی‌چشم. حتی پس از آنکه مردم همه آرمیده‌اند. مرا ستمکاران آواره کرده‌اند. و گناهم اینست که از معاد یاد می‌کنم. ایمان به خدا آوردم و ایشان ایمان ندارند. پس زاد و توشه من نزد آنان بدترین توشه است. می‌گویم گفتار کسی را که ترسان است. زیرا دارای قلبی پریشان و بسیار بی‌خوابم. کسی که کفشش پاره باشد، از رنج (پیاپی روی) می‌نالد. و کناره می‌گیرد در اطراف مرو با لباس عزا. او را ترس آواره کرده و مورد سرزنشش قرار داد. این چنین است کسی که از گرمای نبرد با شمشیر کراهت دارد. به تحقیق در مرگ برای او آسایش است. و مرگ هم به یقین بر گردن بندگان است.
۲. تو در امان من و در امان خدا هستی، هر وقت که خواستی آشکار شو. (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۴۸)
۳. القرشی، موسوعة سيرة اهل البيت، الامام موسى بن جعفر ﷺ، ج ۲۹، ص ۱۹۱.

مدارا و سرکوب با علویان تغییر پیدا کرد. مدارا با علویانی که به قیام در برابر عباسیان برنمی‌خاستند و تداوم سرکوب آنانی که گام در راه اعتراض می‌نهادند. تغییر این سیاست به روشنی از سفارش منصور، هنگام رفتن به مکه به پسر و جانشینش مهدی نمایان است که «من مردم را سه صنف گذاشتم: ناداری که جز به دارائیات امیدوار نیست و بیمناکی که فقط به امانت امیدوار است و زندانی‌ای که جز از تو امید فرج ندارد. پس هرگاه زمامدار شدی، طعم رفاه و آسودگی را به آنان بچشان، اما اندازه را نگه دار.»^۱ مهدی نیز به سفارش‌های او عمل کرد. زندانیان طالبیان را آزاد کرد و اموالی را به آنان بخشید و مقرریهایی برایشان تعیین کرد و ...^۲

پس از مرگ مهدی در محرم ۱۶۹ ق، پسرش موسی ملقب به هادی به خلافت رسید. هرچند دوره خلافت یک سال و دو ماهه او کوتاه بود، اما به سبب آنکه دستورات و اقدامات پدرش مهدی، در حق طالبیین را نقض و مقرری‌شان را قطع کرد و به اطراف نامه نوشت تا تحت تعقیب قرار گیرند، شرایط برای طالبیان سخت شد. شیعیان حجاز به حسین بن علی بن حسن مثلث رو آوردند و از او خواستند کاری کند. حسین گفت: من و خاندانم یاورانی به دست نمی‌آوریم تا دست به قیام زنیم. اما سرانجام مجبور به قیام شد و با گروهی از خاندانش در فح به شهادت رسید.^۳ نتیجه آنکه سیاست مدارا و سرکوب ایام خلافت مهدی به سیاست خشونت و سرکوب زمان خلافت منصور بازگشت. علت این تغییر سیاست، جز سوء تدبیرهای عباسی نبود و پیامد آن قیام شهید فح شد.

سیاست هارون نیز در برخورد با علویانی که دست به تحرک سیاسی نظامی در برابر خلافت عباسی می‌زدند، جز خشونت و سرکوب نبود. اما حضرت کاظم علیه السلام از علویانی نبود که در برابر دستگاه خلافت عباسی و هارون دست به قیام بزند؛ زیرا او از سیاست اصولی و خطمشی پدران خود پیروی می‌کرد.^۴ اما با وجود اینکه امام، نقشی در تحركات و قیام‌های علویان بر ضد عباسیان و هارون نداشت، ولی به سبب رقابت دیرینه بین علویان و عباسیان، به عنوان عنصری تحریک‌کننده دیده می‌شد. هرچند گزارش‌ها و اخبار تاریخی موجود، درباره نحوه ارتباط بین امام کاظم علیه السلام و چهار خلیفه عباسی: منصور، مهدی، هادی و هارون مشخص نیست و گاه نیز آشفته و درهم است و نمی‌توان آنها را در سیر منظم تاریخی صورت‌بندی کرد، اما بنابر همین اطلاعات اندک، می‌توان مواضع سیاسی امام کاظم علیه السلام را چنین تبیین کرد:

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۵.

۲. همان، ص ۳۹۴.

۳. همان، ص ۴۰۴.

۴. ر.ک: سطور پیشین همین مقاله.

۱. تقیه

اصل اساسی در مواضع سیاسی امام کاظم علیه السلام همچون پدران معصومش، تلاش در جهت فراهم ساختن زمینه و شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه، برای تحقق حکومت مطلقه دینی بود. حکومتی که مبانی، مؤلفه‌ها و خطوط آن، مغایر با انواع حکومت‌های رایج در جهان اسلام بود. اما چنین حکومتی با توجه به شرایط جهان اسلام قابل تحقق نیست. بنابراین، آن حضرت سیاست تقیه و کناره‌گیری از وضع موجود سیاسی و تعامل با خلافت و خلفای عباسی را در پیش گرفت.

بنابر روایتی از شیخ صدوق، هارون (در مدینه) کسی را نزد امام کاظم علیه السلام فرستاد و او را احضار کرد. چون مأمور پیام را به امام رساند، حضرت فرمود: «اگر خبری از جدّم نشنیده بودم که اطاعت از سلطان جهت تقیه واجب است، هرگز پیش او نمی‌آمدم.»^۱ آن حضرت در طول دوره امامت سی و پنج ساله خود، همواره بر این موضع اساسی استوار ماند. نه به دیدار خلفای معاصرش می‌رفت و نه با آنان همکاری می‌کرد و نه آشکارا دست به اقدامی بر ضد آنان می‌زد. با وجود این، منزلت والا و جایگاه و اعتبار ویژه آن حضرت، امری نبود که خلفای هم‌عصر امام، از آن غافل یا نسبت‌به آن بی‌توجه باشند، از این‌رو به‌شدت تمایل داشتند که از حضور امام در جوار خود بهره‌برداری سیاسی کنند. بنابراین، هرگاه به مدینه سفر می‌کردند، فرمان به احضار او می‌دادند. در جریان همین حضور و گفتگوهای اجباری بود که امام به بیان صریح یا ضمنی حقایق و دیدگاه‌های سیاسی خود می‌پرداخت که هم ناخشنودی خلفا را در پی داشت و هم مشکلات و گرفتاری‌هایی را برای ایشان پدید می‌آورد.

۲. اعتراضات صریح یا ضمنی امام علیه السلام

چنان‌که گفته شد، هرچند آن حضرت از دست زدن به هر عمل سیاسی بر ضد عباسیان پرهیز می‌کرد، اما این به معنی آن نبود که خلفای عباسی نسبت‌به امام بی‌توجه باشند؛ به‌ویژه آنکه کاملاً از موقعیت برجسته آن حضرت در میان علویان و همه بنی‌هاشم آگاه بودند. دلیل این مدعا، روایت شیخ صدوق از سفیان بن نزار است که در خبری طولانی از قول مأمون آورده است که گفت: «پس از آنکه پدرم هارون در سفری به مدینه از موسی بن جعفر علیه السلام با احترام و اعزاز تمام استقبال کرد؛ از او سؤال کردم این مرد کیست که این‌چنین از او اکرام و اعزاز کردی؟ گفت این شخص، امام مردم و حجت خدا بر خلق و خلیفه خدا بر بندگان اوست.»^۲

بنابراین، گاه خلفای عباسی همچون هارون به تکریم و تجلیل از امام می‌پرداختند، اما چنین

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۸۶ - ۸۴.

برخوردهایی مانع از بیان و تبیین اصول، مفاهیم و مواضع مستقل سیاسی برخاسته از گفتمان سیاسی‌ای که پدران حضرت بر آن رفته بودند و او نیز خود را مکلف به تداوم بخشیدن به آن می‌دید نبود. به سبب همین اصول و مواضع مستقل سیاسی بود که آن حضرت، در کانون و مرکز ثقل رهبری فکری - سیاسی علویان در برابر عباسیان قرار گرفت، از این رو هارون تا آنجا که مواضع امام را در تعارض جدی با منافع و مصالح حکومت خود نمی‌دید، متعرض حضرت نمی‌شد؛ ولی زمانی که مواضع او را در تضاد با بقا و استمرار قدرت عباسیان دید، تصمیم به زندانی ساختن او گرفت.

در تبیین مطلب مذکور می‌توان گفت که عباسیان پس از کسب قدرت و تشکیل حکومت، درصدد اثبات مشروعیت دینی حاکمیت خود، از طریق وراثت عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، اما همواره با دعوی علویان مبنی بر قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصایت از سوی آن حضرت و اصل وراثت روبرو بودند. مؤید این مطلب، سؤال هارون از امام کاظم علیه السلام است که از علت برتری فرزندان ابوطالب و ارث بردن علویان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید و چون امام دلایل برتری و میراث‌بری علویان از رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر عباسیان تبیین کرد، هارون برتافت.^۱

زمانی دیگر، هارون از امام درباره فدک پرسید، تا آن را به او پس دهد. امام از پاسخ دادن خودداری کرده، فرمود مگر اینکه حدود آن را نیز پس دهد. رشید پرسید: حدود آن چیست؟ فرمود: اگر حدود آن را بگویم آن را بازپس نخواهی داد. هارون اصرار کرد تا حدود آن را برای او معلوم کند. فرمود: حد اول آن عدن، حد دوم سمرقند، حد سوم آفریقا و حد چهارم سیف‌البحر است که هم‌مرز با جزائر و ارمنیه است. هارون گفت: دیگر برای ما چیزی باقی نماند. فرمود می‌دانستم تو آن را پس نخواهی داد.^۲ طبیعی بود که هارون چنین کاری را انجام ندهد، زیرا امام با بیان این حدود برای فدک به هارون فهماند که خلافت حق ایشان است و عباسیان به ناحق در این جایگاه قرار گرفته‌اند.

اعتراض ضمنی دیگر امام در مرقد شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت؛ آنجا که هارون رو به ضریح مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله کرد و چنین سلام گفت: درود بر تو ای پسرعمو! وی از نسبت خود با نبی اکرم صلی الله علیه و آله مفتخر بود، زیرا می‌خواست به مردم چنین القا کند که نزدیکی او به پیامبر صلی الله علیه و آله اسباب نائل شدنش به مقام خلافت است. امام که در آنجا حاضر بود، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود فرستاد و فرمود «سلام بر تو باد ای پدر»، رشید بسیار ناراحت شد. زیرا ایشان در فخر و مجد بر او پیشی گرفته بود.^۳

۱. همان، ص ۸۲ - ۷۸.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۸۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴.

۳. همان، ص ۱۳۵؛ خطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۶۳؛ الاربلی، کشف الغمة فی معرفة الانمه، ج ۳، ص ۲۹.

حضرت با این برخورد، اعتراض ضمنی خود به هارون در انتسابش به رسول خدا ﷺ با عنوان پسرعمو را اعلام می‌کند. این مواضع صریح و ضمنی امام در برابر هارون، سرانجام موجب زندانی شدن و شهادت او گردید.

۳. حرام بودن همکاری با حکومت

تأثیر پذیرفتن افراد در صورت ورود به درون حاکمیت و آمادگی بخشی از جامعه، برای پذیرش توصیه‌های حضرت و همچنین شجاعت امام، باعث گردید که ایشان هرگونه همکاری با حکومت را حرام کند. در این راستا، امام با مبارزه‌ای منفی نسبت به حکومت عباسیان - مبارزه‌ای که گرچه در قالب نقشه‌های براندازی نیست - بر مشروع نبودن نظام تأکید کرده و می‌کوشد تا اعتقاد مردم نسبت به مشروعیت خلافت آنان را سست کند. نکته مهم در مبارزه منفی، عدم همکاری است. امری که به خودی خود، عدم مشروعیت هیئت حاکمه را نشان می‌دهد. شیوع و رسوخ چنین نگرشی نسبت به یک حکومت در میان مردم، خطر بزرگی برای آن به شمار می‌رود، زیرا با معتقد نبودن مردم به مشروعیت حکومت، هر آن ممکن است جنبشی برای براندازی آن ایجاد شده و مردم به آن جنبش بپیوندند.^۱ این موضع امام در گفت‌وگویی وی با یکی از اصحابش به نام صفوان جمال آشکار می‌گردد. امام او را در مورد کرایه دادن شترانش به هارون، حتی برای سفر حج هم سرزنش می‌کند، و صفوان هم به این دلیل همه شترانش را می‌فروشد.^۲

حضرت پیاپی نارضایتی خود را از حکومت هارون ابراز می‌فرمود، و همکاری با آنان را در هر صورت که باشد حرام و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می‌کرد. شاهد این مدعا این سخن حضرت است که فرمود: «هرکس بخواهد حاکمان ستمگر زنده بمانند، در صف آنان قرار می‌گیرد و هرکس از آنها باشد داخل جهنم می‌شود.»^۳ مردم را از تماس با ستمکاران باز داشته و ضرورت دوری جستن از آنان را گوشزد می‌نمود. حتی اگر این تماس به علت بعضی مصلحت‌های شخصی باشد.

امام یاران خویش را از پذیرفتن هرگونه مسئولیت و وظیفه دولتی برحذر می‌داشت. زیاد بن ابی سلمه بدون اطلاع حضرت در دستگاه خلافت عباسی مشغول به کار شده بود. امام بعد از بازداشتن او از همکاری با حکومت، به او فرمود: «ای زیاد! اگر از کوه بلندی سقوط کنم و بدنم قطعه قطعه شود، در نزد من بهتر است از اینکه با ستمگران همراهی و همکاری نمایم؛ مگر اینکه غصه‌ای را از دل مؤمنی برطرف نموده، یا مؤمن گرفتاری را نجات داده، یا مؤمن بدهکاری را از

۱. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۴۰۶.

۲. کشی، رجال، ص ۴۴۱.

۳. همان.

زیربار بدهی رها سازم.»^۱ اجازه امام علیه السلام نسبت به علی بن یقطین هم در همین قلمرو قابل تبیین است.^۲ چراکه حضرت با این روش ها درصدد تبیین حق حاکمیت امام معصوم و احیای نظریه امامت منصوص الهی بود؛ به گونه ای که حضرت مشروعیت حاکمیت را از ناحیه خداوند دانسته، اما حاکمیت منصوص الهی در صورت مقبولیت و بیعت عمومی تحقق می یابد که در دوره امامت ایشان حاصل نگردید.

نتیجه

پژوهش حاضر، این مهم را فراروی پژوهشگران تاریخ و سیره امامان معصوم شیعی می نهد که گفتمان سیاسی امامان معصوم شیعی علیهم السلام به عنوان اصل ثابت و مقتضیات و شرایط متغیر اجتماعی - سیاسی زمانه به عنوان اصل متغیر، دو عامل اساسی در بررسی و تبیین تاریخ زندگانی آنان است. بنابر عامل اول، مبنای اندیشه سیاسی امام موسی کاظم علیه السلام همچون پدران بزرگوارش باور به تشکیل حکومت مطلقه دینی، برپایه حاکمیت الهی و نه انسانی و نفی حاکمیت های خاندانی، قبیله ای و قومی بود و بر این مبنا موضع گیری می کرد و به بیان آموزه های سیاسی برگرفته از قرآن و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در تعارض با ماهیت خلافت عباسیان بود می پرداخت. در عین حال بنا به عامل دوم که زمانه و دوره امامت آن حضرت، مقارن با سلطه و خفقان مطلق سیاسی عباسیان بود که پس از مرگ منصور در ۱۵۸ ق زمینه و امکان هرگونه تحرک سیاسی و حتی فکری را از رقبای آنان سلب کرده بود، امام راهی جز این نداشت که از تقابل آشکار سیاسی در برابر خلفای عباسی پرهیز کند. اما این کناره گیری از مواجهه با عباسیان، مانع از اتخاذ مواضع اصولی و بیان معارف و فرهنگ ناب سیاسی اسلامی نمی شد. زیرا، حفظ اصول اساسی اسلام در هر شرایطی وظیفه امام بود. به همین دلیل، هارون خلیفه عباسی که مواضع و دیدگاه های اصولی و ثابت آن حضرت را که همان اثبات حق حاکمیت امام معصوم و احیای نظریه امامت منصوص و الهی باشد، در تقابل با مشروعیت و مقبولیت خلافت خاندان عباسی می دید، او را بارها زندانی ساخت و سرانجام به شهادت رساند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
 ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، پارسیان، ۱۳۷۹.
 ۳. جهشیاری، محمد بن عبدوس، الوزراء و الكتاب، قاهره، بی نا، ۱۳۵۷ ق / ۱۹۷۸ م.
-
۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۰ - ۱۰۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۲، نقل از: کافی.
 ۲. رک: طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۸؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۳ - ۴۱۲.

۴. بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الأشراف*، به کوشش عبدالعزیز الدوری، بیروت، قدس، ۱۳۹۸ ق.
۵. جعفریان، رسول، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، قم، انصاریان، ۱۳۸۰.
۶. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
۷. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، *مناقب آل ابی‌طالب*، قم، مؤسسه انتشارات علامه، بی‌تا.
۸. ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین، *مقاتل الطالبین*، تحقیق سید احمد صفقر، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۹. الاربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمّة فی معرفة الأئمة*، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱.
۱۰. انصاری، خواجه عبدالله، *مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری*، مصحح محمد سرور مولایی، تهران، توس، بی‌تا.
۱۱. انوری، حسن، *فرهنگ بزرگ سخن فارسی*، تهران، سخن، ۱۳۸۱ ش.
۱۲. برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش.
۱۳. بشیر، حسن، *تحلیل گفتمان دریچه‌ای برای کشف ناگفته‌ها*، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چ ۴، ۱۳۸۴.
۱۴. خامنه‌ای، سید علی، *عنصر مبارزه در زندگی ائمه (ع)*، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، ۱۳۶۵.
۱۵. الخطیب البغدادی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
۱۶. صدوق، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا*، تحقیق الشیخ حسین الاعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، *تاریخ طبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م.
۱۸. طقوش، محمدسهیل، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
۱۹. القرشی، باقر شریف، *موسوعة سيرة اهل البيت، الامام موسى بن جعفر (ع)*، قم، دارالمعروف، ۱۴۳۰ ق.
۲۰. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)*، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
۲۱. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲.
۲۲. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۹۶ ق.
۲۳. مطهری، مرتضی، *سیری در سیره ائمه اطهار (ع)*، تهران، صدرا، چاپ هفدهم، ۱۳۷۷.
۲۴. نفیسی (ناظم الاطباء)، علی اکبر، *فرهنگ نفیسی*، تهران، مروّتی، ۱۳۴۳.
۲۵. ون دایک، تئونای، *مطالعاتی در تحلیل گفتمان*، ترجمه میرفخرایی و دیگران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، چ ۱، ۱۳۸۲.
۲۶. یعقوبی، احمد بن ابی‌واضح، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بی‌جا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.